

چارچوب نظریه نخبه‌گرایی در اندیشه سیاسی شهید مطهری

حسین قاسمی^{*۱}

محمدصادق نصرت‌پناه^۲

چکیده

هدف: نظریات نخبه‌گرایی بر پایه مبانی و اصول فلسفی خاص خود سامان می‌یابند و متناسب با همان مبانی، کنش‌های سیاسی ویژه‌ای را تجویز می‌کنند. این نظریات می‌توانند به‌عنوان الگوی تحلیلی برای توصیف و تبیین وضع موجود یا تجویز برای وضع مطلوب مورد استفاده قرار گیرند. هدف این مقاله، تبیین چارچوب نظریه نخبه‌گرایی بر مبنای سنت اسلامی در اندیشه سیاسی شهید مطهری است.

روش‌شناسی پژوهش: این مقاله داده‌های خود را با استفاده از روش مطالعه اسنادی گردآوری نموده و با روش تفسیری اشتراوس، متون مرتبط مورد تحلیل قرار گرفته است.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مبانی فلسفه اجتماعی شهید مطهری از قبیل اصالت توأمان فرد و جامعه، تکامل اجتماعی جوامع و رابطه فرد و جامعه مبانی اصلی نظریه نخبه‌گرایی ایشان را سامان می‌دهد که با تمرکز بر آنها چارچوب نظریه نخبه‌گرایی در اندیشه سیاسی شهید مطهری طراحی شده و برخی ثمرات تحلیلی آن از جمله الگو اثرگذاری نخبگان سیاسی در تغییر و تحولات اجتماعی بیان می‌شود.

نتیجه‌گیری: در دیدگاه شهید مطهری، نخبگان به‌عنوان اقلیت اثرگذار اجتماعی و سیاسی، زمانی در ایجاد تغییرات سیاسی موفق ظاهر می‌شوند که علاوه بر داشتن یک دسته ویژگی‌های ذاتی و اکتسابی، کنش خود را بر پایه یک بینش و عقبه هوشمندانه سامان دهند. آنان باید علاوه بر شناخت بستر اجتماعی و فرهنگ جامعه خود، نیاز حقیقی جامعه را شناخته و در چارچوب فلسفه تاریخ و مسیر کلی تکامل اجتماعی، جریان‌ها و جنبش‌های سیاسی را رهبری و راهبری کنند.

کلیدواژه‌ها: نخبه‌گرایی، الیتسیم، شهید مطهری، اندیشه سیاسی، اصالت توأمان فرد و جامعه.

Email: Hosseinghasemi3@isu.ac.ir

۱- دانشجوی کارشناسی‌ارشد رشته معارف اسلامی و علوم

سیاسی دانشگاه امام صادق(ع) (نویسنده مسئول)

Email: nosratpanah@isu.ac.ir

۲- استادیار علوم سیاسی دانشگاه امام صادق(ع)

مقدمه

بررسی دگرگونی‌ها و تحولات اجتماعی و نقش عوامل مؤثر بر این تحولات به‌عنوان یکی از مسائل مهم و اساسی علوم اجتماعی تلقی می‌شود. در این میان، صحبت از عوامل مسلط خصوصاً نقش انسان‌ها و کارگزاران محدودی که با تصمیمات و کنش‌های خود سرنوشت اجتماعی و سیاسی جوامع را تعیین می‌کنند، از اهمیت بالایی برخوردار است. جنبش‌های اجتماعی، گروه‌های ذی‌نفوذ و فشار، رهبران و در نهایت نخبگان از این دست افراد هستند (واگو، ۲۰۱۴: ۲۷۴). نخبگان به‌عنوان کنشگرانی هستند که به سبب بهره‌مندی از توانایی‌ها و ویژگی‌های منحصر به فرد، توانسته‌اند بر ساختارهای اجتماعی و سیاسی تسلط یافته و موجب دگرگونی‌ها و تحولات خرد و کلانی شوند.

توجه به نقش نخبگان در مناسبات سیاسی با تاریخ فلسفه سیاسی غرب پیوند خورده است. از افلاطون و ارسطو (کلوسکو، ۲۰۱۳: ۱۶۷ و ۲۵۴) تا ماکیاولی و هابز (کلوسکو، ۲۰۱۴: ۷۳ و ۱۶۳)، چه با رویکردهای به اصطلاح ایده‌آلیستی و چه رئالیستی، جامعه را به طبقات یا گروه‌های حاکم و حکم‌پذیر تقسیم می‌کردند و همواره شایستگی حکومت و رهبری را در الگو ایده‌آل یا واقعیت سیاسی موجود، مخصوص عده‌ای خاص و محدود می‌دانستند. تا این‌که در پایان قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ نظریه نخبه‌گرایی^۱ توسط شاگردان مکتب رئالیستی ماکیاولی^۲، ویلفردو پاره‌تو^۳، گائاتنا موسکا^۴ و روبرت میخلز^۵ تأسیس شد. آنان به‌عنوان اندیشمندان نخبه‌گرایی کلاسیک^۶، تاریخ سیاست را عرصه نبرد و غلبه الیت‌های حاکم بر مردم می‌دانستند و اندیشه‌های خود را در مقابل اندیشه دموکراسی طرح کردند (باتومور، ۱۹۹۲: ۸). اصل اساسی دکتربین نخبه‌گرایی این بود که تاریخ سیاست، تاریخ سلطه نخبه‌ها است. بنابراین نظریه نخبه‌گرایی کلاسیک در تضاد با مفروضات اساسی نظریه لیبرالیسم درباره موضوعاتی نظیر سیاست، سازمان حکومت و روابط مناسب میان دولت و جامعه قرار دارد، زیرا طبق گفته موسکا، همیشه طبقه اول و برتر بر طبقه دوم که اکثریت است سلطه دارد (Mosca, 1939: 56). طبق این نظریه، ماهیت هر جامعه توسط ماهیت نخبگان آن تعیین می‌شود. علاوه بر آن، اهداف هر جامعه توسط نخبگان آن تعیین و دست‌کاری می‌شود (مارش و استوکر، ۲۰۰۵: ۳۶۰).

نظریات نخبه‌گرایی مطرح شده بر پایه مفروضات و بنیان‌های هستی‌شناختی و انسان‌شناختی این اندیشمندان سامان یافته است و موضع‌گیری صحیح در قبال نظریه نخبه‌گرایی با بازطراحی این نظریه با توجه به میراث فکری و بنیادین خود امکان‌پذیر است. بنابراین؛ پذیرش، اصلاح یا ردّ نظریه نخبه‌گرایی در اندیشه اجتماعی و سیاسی، نیازمند توجه به مبانی و اصول هستی‌شناختی و انسان‌شناختی این نظریات خواهد بود و ارائه مبانی و اصول منسجم مبتنی بر میراث حکمی و دینی، می‌تواند مسیر را برای طراحی

-
1. Elitism
 2. Machiavelli
 3. Vilferdo Pareto
 4. Gaetano Mosca
 5. Robert Michels
 6. Classic Elitism

یک نظریه بدیل کارآمد و اصولی هموار سازد. بازطراحی مبانی و اصول اساسی یک نظریه نخبه‌گرایی بر مبنای اندیشه شهید مطهری مسئله اساسی پژوهش حاضر است.

شهید مطهری به‌عنوان یک فیلسوف اجتماعی، در پاره‌ای از آثار خود ضمن بیان مبانی فلسفه اجتماعی به تحلیل نقش نخبگان و نوابغ در تحولات اجتماعی و سیاسی پرداخته است. این موضوع عمدتاً در ضمن مباحثی که در کتاب «فلسفه تاریخ» در جلد چهارم منتشر شد، قابل پیگیری است. ایشان در ضمن این مباحث به بررسی نظریات مختلف پیرامون عامل محرک تاریخ پرداخته است. عواملی همچون جغرافیا، خون و نژاد، اختراعات، نیروی برهم انباشت دانش، اقتصاد و نوابغ (ر.ک: شهید مطهری، ۲۰۱۱: ۱۲-۲۵). ایشان در کنار بحث‌های اجتهادی و تطبیقی که با متن کتاب لذات فلسفه ویل دورانت داشته است، به بیان نظر خود بر مبنای اصول اسلامی و حکمی پرداخته و بعد از تعریف نخبگان و وجه تمایز آنها به بررسی نحوه تأثیر آنان در بینش‌ها و کنش‌های اجتماعی می‌پردازد. استاد مطهری، این بحث را با توجه به مبنای اصالت توأمان فرد و جامعه و حرکت استکمالی جامعه در بستر تاریخ بازطراحی می‌کند. همچنین استفاده این مبنا در کتبی همچون «آینده انقلاب اسلامی ایران» و دیگر مباحث ایشان به خوبی قابل پیگیری و تطبیق است. بازطراحی الگو نخبه‌گرایی در اندیشه سیاسی شهید مطهری برگرفته از این میراث برجای مانده، می‌تواند زمینه را برای فهم نخبگانی و تحولات اجتماعی نخبگان فراهم سازد.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های صورت گرفته در دامنه موضوعی این مقاله را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم نمود. دسته اول پژوهش‌هایی است که به‌صورت کلی در حوزه نظریه نخبه‌گرایی صورت گرفته و به مبانی، اصول و الگو حاکم بر این نظریات پرداخته است. برای مثال: «نخبه‌گرایی قدیم و جدید» اثر روح الله فرهادی (فرهادی، ۲۰۰۹) و «جستارهایی در باب الیتسیسم کلاسیک با تأکید بر آراء ویلفردو پاره‌تو» (رفیع و قربی، ۲۰۱۱). این پژوهش‌ها و مقالات، تنها صورت‌بندی نظریه نخبه‌گرایی غرب را ارائه نموده‌اند و با رسالت پژوهش حاضر متفاوت هستند.

دسته دوم پژوهش‌هایی هستند که به گردآوری موضوعی نظرات اجتماعی و سیاسی شهید مطهری پرداخته و در خلال آن جایگاه نوابغ و نخبگان را در اندیشه شهید مطهری بررسی نموده‌اند. کتاب «درآمدی بر اندیشه دینی - سیاسی شهید مطهری» نوشته قدرت‌الله قربانی (قربانی، ۲۰۰۵) و کتاب «سیری در اندیشه‌های اجتماعی شهید آیت‌الله مطهری» اثر علی باقی نصرآبادی (باقی نصرآبادی، ۲۰۰۹) از این دست می‌باشد. اما این پژوهش‌ها صرفاً گردآوری نظرات شهید مطهری به‌صورت کلیدواژه‌ای و مفهومی است و به دنبال کشف نظریه‌ای خاص در باب نخبه‌گرایی در اندیشه شهید مطهری و خصوصاً اندیشه سیاسی ایشان نمی‌باشند.

با توجه به سابقه و پیشینه بیان شده، به نظر می‌رسد پژوهشی که به‌صورت تخصصی به بازطراحی نظریه نخبه‌گرایی در اندیشه سیاسی شهید مطهری بپردازد، صورت نگرفته است و نوآوری این پژوهش، بررسی

مبانی و اصول نظریه نخبه‌گرایی در اندیشه سیاسی شهید مطهری است تا بتوان با این میراث حکمی به بازطراحی نظریه نخبه‌گرایی دینی و کاربردی آن در عرصه‌های سیاسی دست یافت.

روش‌شناسی پژوهش

در این مقاله تلاش شده است تا در یک چارچوب مفهومی، داده‌ها و اطلاعات به‌صورت روش مطالعه اسنادی از میان کتب و آثار استاد مطهری، گردآوری و فیش‌برداری شده و این داده‌ها با روش تفسیری اشتراوس، مورد تفسیر و تحلیل کیفی واقع شود.

اشتراوس روش «فهم تاریخی واقعی»^۱ را مطرح می‌کند. یعنی فهم اندیشه نویسنده گذشته دقیقاً همان گونه که او اندیشه خود را می‌فهمید. به نظر اشتراوس، متون کلاسیک را باید «متن با متن» و «نویسنده با نویسنده» فهمید. وظیفه مورخ و تحلیلگر اندیشه آن است که اندیشه متفکر گذشته را دقیقاً آن‌گونه تفسیر کند که خود نویسنده تفسیر می‌کرد (Straus, 1986: 208). از نظر او، دست کشیدن از این وظیفه مهم و حیاتی در حکم دست کشیدن از تنها ملاک عملی واقع‌نگری در تاریخ اندیشه است.

اشتراوس برای فهم متون فلسفی گذشتگان، لوازم و نکاتی را بیان می‌کند. او معتقد است اگر پژوهشگر به دنبال فهم و تفسیر دقیق متون گذشتگان است، ابتدا باید به‌صورت جدی به آن متون علاقه‌مند باشد. همچنین پژوهشگر باید از خلال یافت پرسش و مسئله محوری مؤلف به متون او نزدیک شود تا روح کلی حاکم بر آثار او را دریابد و تا حد ممکن به دور از تعصب و تحمیل نظرات از پیش تعیین شده، به دنبال فهم نشانه‌ها و هدایت‌هایی باشد که فیلسوف نویسنده را به سمت پاسخ‌های خود هدایت کرده است. برای این کار پژوهشگر باید بین خطوط متن را بیابد و زوایای پنهان متن را جستجو کند تا پژوهش او مصداق «فهم تاریخی واقعی» باشد (Straus, 1986: 208-214). پژوهشگر در مقام کاربردی روش تفسیری اشتراوس، گام‌های زیر را برداشته است:

گام اول. پژوهشگر در کنار انسی که با آثار شهید مطهری داشته است، بعد از شکل‌گیری مسأله این پژوهش، مجدداً به مطالعه و فیش‌برداری آثار مرتبط پرداخته و تلاش کرده است، بدون دخالت دادن پیش‌فرض‌های ممکن، به بازخوانی نظر شهید مطهری بپردازد.

گام دوم. با اصل قرار دادن پرسش اصلی و محوری شهید مطهری در بخش‌هایی از کتاب چهار جلدی «فلسفه تاریخ» که به دنبال کشف عامل محرک تاریخ است، نقش نخبگان و نواخ در پیشبرد تاریخ تحلیل شده است.

گام سوم. نظریه نخبه‌گرایی شهید مطهری با توجه به بنیادهای اصلی فکری ایشان در مسائل اجتماعی، بازطراحی شده و برخی ثمرات آن مورد تحلیل قرار گرفته و ارائه شده است.

چارچوب مفهومی

پژوهش پیش‌رو می‌خواهد ضمن بیان مبانی نظریه نخبه‌گرایی، به بررسی نقش نخبگان در اندیشه اجتماعی و سیاسی شهید مطهری بپردازد. بنابراین، پیش از ورود به بحث و ارائه منظومه فکری استاد مطهری در این حوزه، لازم است چند مفهوم مورد استفاده در این مقاله تعریف شود.

نخبه: واژه الیت^۱ به مفهوم «نخبگان» یا «سرمآمدان» ترجمه شده است (Laswell & Kaplan, 1950: 202). نخبگان در واقع سرمآمدان و رهبران فکری و عملی یک جامعه هستند. سریع القلم در این زمینه می‌نویسد:

«لغت نخبگان به معنای بزرگان، صاحبان فکر، شخصیت و توانایی‌های وسیع فکری و سازمان‌دهی است. نخبگان به دو گروه کلی تقسیم می‌شوند: نخبگان فکری و نخبگان ابزاری. نخبگان ابزاری صاحب قدرت سیاسی و اقتصادی هستند و نخبگان فکری اندیشه و فکر، روش‌های بهینه، تئوری آینده‌نگری و دوراندیشی تولید می‌کنند» (سریع القلم، ۲۰۰۲: ۶۱).

شاخصه اساسی و ممیز اصلی نخبگان آن است که این جماعت در عین این که اقلیت جامعه را تشکیل می‌دهند، اما تصمیمات و تأثیرات آنها اکثریت جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در واقع نخبگان، اشخاص و گروه‌هایی هستند که در نتیجه‌ی قدرتی که به‌دست می‌آورند و تأثیری که بر جای می‌گذارند، یا به وسیله تصمیماتی که اتخاذ می‌کنند، یا به‌وسیله ایده‌ها، احساسات و هیجاناتی که به‌وجود می‌آورند، در کنش تاریخی جامعه مؤثر واقع می‌شوند (روشه، ۱۹۹۱: ۱۵۳). در یک معنای کلی‌تر، واژه الیت در مورد گروه‌هایی به‌کار برده می‌شود که گمان می‌رود به دلیلی از دلایل برتر از دیگر گروه‌های اجتماعی هستند، هر چند حکومت را در دست نداشته باشند (بشیریه، ۲۰۱۶: ۶۷). در پژوهش حاضر نیز، مراد از واژه «نخبه»، همین معنای کلی بوده که در نظریات مختلف، بر اساس بنیادهای نظری متفاوتی مورد تحلیل واقع شده است.

شهید مطهری در بیشتر آثار خود از عنوان «نابغه» برای این افراد استفاده کرده است. نابغه از نظر ایشان کسی است که با داشتن یک دسته استعدادات ذاتی و اکتسابی، می‌تواند بر مبنای شناخت و فهم صحیح خود، نیروهای جامعه را به خدمت گرفته و در راستای حرکت کلی جامعه، به حرکت درآورد (شهید مطهری، ۲۰۱۳: ۵۰ و ۵۱). بنابراین از آنجا که نابغه در آثار ایشان کسی است که علاوه بر نبوغ ذاتی، باید از ویژگی‌های اکتسابی خاصی نیز بهره‌مند باشد و بتواند جامعه را تحت تأثیر قرار دهد، می‌توان با اندکی تسامح، لغت «نخبه» را مترادف با «نابغه» به‌کار برد و آنها را یکسان دانست.

اندیشه اجتماعی: برای اندیشه اجتماعی تعاریف مختلفی بیان شده است. از آن جمله: اندیشه اجتماعی عبارت است از تمامی تفکرات، تأملات و بررسی‌های اجتماعی که به‌وسیله مورخان، سیاحان و فیلسوفان در مورد زندگی اجتماعی انسان و پدیده‌های اجتماعی به‌صورت عقلی و نظری صورت گرفته است. یا مقصود از افکار اجتماعی، آن دسته از تفکراتی است که درباره امور اجتماعی ابراز شده است؛ امور اجتماعی، اموری هستند که هستی و قوام آنها به جمع وابسته است و تحقق و وجود آنها نیازمند گروه است. لکن عموماً

اندیشه اجتماعی به نظریاتی گفته می‌شود که در پی تبیین علمی یا فلسفی مسائل مرتبط با زندگی اجتماعی انسان است (یوسفیان، ۱۹۹۱: ۶). بررسی الگو نظریه نخبه‌گرایی در اندیشه اجتماعی شهید مطهری در این پژوهش از آن حیث اهمیت می‌یابد که اندیشه سیاسی ایشان، تابعی از دیدگاه‌های اجتماعی و فلسفه اجتماعی ایشان به صورت عام است.

اندیشه سیاسی: اندیشه سیاسی در واقع طرح کلان و کلی زندگی سیاسی فرد و جامعه است. اندیشه سیاسی نه اجزاء بلکه کلیت حیات سیاسی را موضوع مطالعه خود قرار می‌دهد و تلاش می‌کند پدیده‌های پراکنده سیاسی را چنان تبیین کند که رابطه اندام‌وار آنها حفظ شود (بشیریه، ۱۹۹۹: ۱۷-۱۸). لئو اشتراوس معتقد است که «منظور ما از اندیشه سیاسی تأمل درباره آراء سیاسی یا ارائه تفسیری از آنهاست و منظور از رأی سیاسی، خیال، مفهوم یا هر امر دیگری است که برای تفکر درباره آن ذهن به خدمت گرفته شود و با اصول اساسی سیاست نیز مرتبط باشد» (اشتراوس، ۲۰۰۸: ۵). بنابراین به طور کلی اندیشه سیاسی عبارت است از آراء، آموزه‌ها، نظریه‌ها، باورها، عقاید و انگاره‌هایی که به صورت عمدتاً منظومه‌ای در حیطه‌های نظری و عملی، به گونه‌های توصیفی یا تجویزی به موضوع سیاست می‌پردازد. طبق این تعاریف، اندیشه سیاسی اعم از حوزه‌های دیگر مطالعاتی همچون فلسفه سیاسی و نظریات سیاسی تعریف می‌شود و اندیشه سیاسی می‌تواند تابعی از فلسفه اجتماعی باشد. هدف نهایی این پژوهش تقریر نظریه نخبه‌گرایی شهید مطهری در حوزه اندیشه سیاسی ایشان است.

مبانی نظریه نخبه‌گرایی شهید مطهری

برای بررسی نقش نخبگان در اندیشه شهید مطهری باید توجه داشت که ایشان در طرح این مسئله، مبانی مختلفی را به صورت پیش فرض در نظر دارد و مسئله نخبگان در نظام فکری ایشان همچون سایر اجزای فکری در یک منطق فکری خاص تعریف شده است. برای تبیین این مسئله تلاش می‌شود آن قسم از مبانی که در شکل‌گیری نظریه خاص ایشان تأثیرگذار است، بیان شود.

فطرت انسان

شهید مطهری قائل به یک نوع خاص آفرینش برای انسان است که به صورت مشترک در انسان‌ها تبلور یافته است و این نوع خاص آفرینش همان حقیقتی است که قرآن کریم، در مورد آن می‌فرماید: «سرشتی که خداوند، مردم را بر آن سرشته است. آفرینش او تغییرپذیر نیست» (قرآن کریم، الروم، آیه ۳۰). بر مبنای این نظریه، فطرت انسان حقیقتی است ثابت و مسخ‌ناپذیر که هیچ عامل درونی یا بیرونی نمی‌تواند آن را دچار تغییر و دگرگونی سازد. فطرت انسانی همواره در جهت الهی و ربوبیت پروردگار در صبرورت و حرکت است. چرا که در طبیعت به طور کلی هر موجودی که استعداد کمالی دارد، مجهز است به جهازاتی که با آن

۱. «فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله»

جهازات بتواند مسیر خودش را طی کند، و از یک نوع هدایت طبیعی و ذاتی در درون خودش برخوردار است به سوی مقصدی که برای آن مقصد آفریده شده است (شهید مطهری، ۲۰۱۱ ب: ۱۹ و ۲۰). این عنصر متعالی جهت‌دهنده در وجود انسان همان فطرت است. شهید مطهری در این باره می‌نویسد:

«انسان برحسب اصل خلقت دارای یک سلسله استعدادهای فطری و از آن جمله فطرت دینی و اخلاقی است... انسان به حکم فطرت انسانی خود می‌تواند فرهنگ یگانه، ایدئولوژی یگانه داشته باشد، می‌تواند علیه محیط طبیعی و محیط اجتماعی، علیه عوامل تاریخی، علیه عوامل وراثتی خود قیام کند و خود را از اسارت همه اینها رها سازد» (شهید مطهری، ۲۰۱۴: ۱۱۲).

همچنین انسان به حکم فطرت و طبیعت خود اجتماعی است. یعنی اجتماعی بودن انسان و دارای روح جمعی شدنش، از خاصیت ذاتی نوعی او سرچشمه می‌گیرد و یک خاصیت از خواص فطری نوع انسان است. نوع انسان برای این که به کمال لایق خود که استعداد رسیدن به آن را دارد برسد، گرایش اجتماعی دارد و زمینه روح جمعی را فراهم می‌کند (شهید مطهری، ۲۰۱۰: ۵۰). روح جمعی خود به منزله وسیله‌ای است که نوع انسان را به کمال نهایی خود می‌رساند. تکیه‌گاه روح جمعی، روح فردی و به عبارت دیگر، روح جمعی نیز به نوبه خود در خدمت فطرت انسانی است.

طرح مسأله فطرت به عنوان مبنای انسان‌شناسی شهید مطهری از چند منظر مهم و اساسی است. شهید مطهری برخلاف کسانی که انسان را پیش از ورود به اجتماع، استعداد محض و پذیرنده صرف می‌دانند، قائل به نوعی ذات‌گرایی برای انسان است (مطهری، ۲۰۱۰: ۳۳۸ و ۳۳۹)؛ لذا در طرح نظریه نخبگان، مشخص می‌شود که شناخت این استعدادهای فطری در فرد و جامعه و همچنین عمل به مقتضای آنها ضرورت داشته و وجه نخبگی نخبگان را معین می‌کند.

اصالت جامعه در عین اصالت فرد

از آنجا که انسان موجودی اجتماعی است و مستعد دریافت روح جمعی است، شهید مطهری بحث اصالت جامعه را بر مبنای همین ویژگی ذاتی انسان بیان می‌کند. با کنار هم قرار گرفتن شخصیت انسان‌ها و ترکیب حقیقی آنها با یکدیگر، واقعیت و هویت جدیدی ایجاد می‌شود که در طول شخصیت افراد قرار گرفته و بر آنها سیطره دارد. از ترکیب و فعل و انفعال فرهنگی افراد، شخصیتی واقعی و حقیقی به وجود می‌آید که بر آنها سیطره دارد (شهید مطهری، ۲۰۱۳ ج: ۱۶). واقعیت جدیدی که در ترکیب حقیقی به وجود می‌آید اولاً جدای از واقعیت‌های پیشین نیست؛ ثانیاً در عرض آنها قرار نمی‌گیرد؛ ثالثاً احاطه بر اجزای سابق دارد و رابعاً این واقعیت جدید از طریق اتحاد با واقعیت‌های پیشین واقعیت واحد دیگری را پدید می‌آورد که به رغم اجزای خود، وحدتی حقیقی دارد. به بیان فلسفی، از این واقعیتی که بر اجزای سابق افزوده شده به عنوان صورتی یاد می‌کنند که اجزای سابق، ماده آن است (پارسانیا، ۲۰۱۳: ۱۱۴ و ۱۱۵). پذیرش این نظریه در منظومه فکری شهید مطهری به معنای پذیرش اصالت توأمان فرد و جامعه است (نجفی، ۲۰۱۵: ۱۲۶). به

این معنا که افراد انسانی بنا به اصل فطرت خود واقعیاتی خارجی و مختار هستند که با ترکیب حقیقی شخصیت آنها یک واقعیت جدید در طول آنها شکل می‌گیرد و این واقعیت جدید نیز اصیل و متن‌ساز است. جامعه حقیقتی است که ضمن حفظ کثرات در خود، به‌عنوان یک حقیقت واحد و صورت جدید مطرح است که خودش بالاصاله شخصیت دارد، فکر دارد، روح دارد، احساس و عاطفه برای او مطرح است و احکام و سنن مختص به خود را خواهد داشت (شهید مطهری، ۲۰۱۳: ۲۸). به تعبیری فلسفی، در واقع اگر کسی قائل به ترکیب حقیقی شد، باید به چیزی به منزله حیات و روح جامعه قائل بشود که جامعه خود حیاتی دارد و حیات جامعه مجموع حیات افراد نیست؛ حیات جامعه به منزله آن صورتی است که بر ماده حیات افراد پیدا شده و آن چیزی است که به همه اینها وحدت می‌دهد. عناصر قبلی به منزله مقدماتی برای افاضه صورت از علت مفارق بالایی یعنی از طبیعت ماورائی هستند که موجب شکل‌گیری یک هویت جدید و صورت متکامل جدید به نام جامعه می‌شود و این هویت جدید همچون افراد، اصالت و عینیت خارجی دارد (شهید مطهری، ۲۰۱۳: ۱۴۷). البته پیدا است از ترکیب حقیقی افراد انسانی یک هویت مستقل به معنای انسان الکل بلامنازع شکل نخواهد گرفت. جامعه وجودی مستقل در عرض افراد خودش ندارد و همچنین تنها هویت جمعی و روح جمعی پیدا نمی‌شود، بلکه من فردی و روح فردی هم اصالت دارد و فرد می‌تواند لزوماً مقهور اراده جامعه نباشد. این تحلیل، همان نظریه اصالت توأمان فرد و جامعه است و طبق آن، هر آنچه پیرامون شخصیت فرد انسان از قبیل فطرت، حرکت تکاملی و... مطرح است، پیرامون شخصیت جامعه نیز قابل بررسی و تحلیل است (ر.ک. طباطبایی، ۱۴۱۷ ق: ۴۲۰).

پذیرش مبنای اصالت توأمان فرد و جامعه و تسری دادن احکام فرد بر اجتماع، یکی از اصلی‌ترین ارکان نظریه نخبه‌گرایی شهید مطهری است. چرا که با پذیرش این امر، اثرگذاری و اثرپذیری که نخبگان سیاسی می‌توانند در عرصه اجتماع و سیاست داشته باشند، در تعامل با وجود جامعه به‌عنوان یک کل منسجم و دارای شعور و ادراک می‌باشد و نمی‌توان از نخبگان اجتماعی و سیاسی سخن گفت و توجهی به تعامل جامعه حقیقی به‌عنوان یک بازیگر اصلی با آنها نداشت.

فطرت جامعه

وقتی وجود جامعه به‌عنوان یک هویت حقیقی و اصیل پذیرفته شد، جامعه یک موجود زنده است که شخصیت دارد. این حقیقت ذوابعد همچون افراد انسانی دارای فطرت خواهد بود که جهت کلی حرکت و رشد آن را نشان می‌دهد. یعنی جامعه نیز همچون فرد انسانی، نمی‌تواند به هر سمتی کشیده شود و به هر سویی رشد کند. بلکه جهت و مسیر تکامل مشخصی دارد که بر مبنای فطرت خود جامعه تعریف می‌شود (شهید مطهری، ۲۰۱۳: ۱۵۱). بنابراین عامل اصلی حرکت تاریخ و آن چه حرکت کلی جامعه انسان‌ها را در چارچوب اصلی حفظ می‌کند، فطرت جامعه در طول فطرت افراد انسانی است و نخبگان باید با شناخت فطرت جامعه، جایگاه خود را در نسبت با آن تعریف کنند. شهید مطهری در توضیح فطرت جامعه می‌نویسد:

«جامعه به تمام وجودش مثل یک نهال است... مسیر طبیعی همه این «کل» به‌عنوان یک موجود زنده به طرف آن کمال‌نهایی خودش است. این است که طبق نظریه فطرت اصلاً انسانیت به سوی هویت واحد حرکت می‌کند و یک هویت ایده‌آل واحدی دارد که در عمق فطرتش است» (شهید مطهری، ۲۰۱۱: ۸۰ و ۸۱).

حرکت تکاملی جوامع

بر مبنای حرکت جوهری که برای فرد انسانی بیان شده است، با مبنای اصالت جامعه و پذیرش فطرت برای آن، همین منطق حرکتی در مورد شخصیت جامعه نیز بیان می‌شود. اساساً تحول و تکامل اجتماعی، یک پدیده همه‌گیر است که در تمام جوامع صورت می‌پذیرد. نمی‌توان اجتماعی را پیدا کرد که کاملاً ایستا باشد و با گذشت زمان هیچ تغییری نکند. تحول‌پذیری در ذات هر موجود حادثی وجود دارد و جامعه نیز چون حادث است، امکان ندارد بدون تحول باقی بماند؛ تحول‌پذیری در سرشت هر جامعه نهفته است و از آن قابل تفکیک نیست. بدیهی است که هر جامعه، بالقوه آستن دگرگونی‌هاست (باقی نصرآبادی، ۲۰۰۹: ۲۰۸). جوامع در نگاه شهید مطهری دارای تکامل نوعی و رشد به سمت جامعه متکامل هستند. اساساً تاریخ در نگاه ایشان، بستر رشد جوامع است و این حرکت و رشد به مقتضای حرکت جوهری جوامع به سمت وحدت تعریف می‌شود. همان‌طوری که فرد رشد می‌کند و تکامل می‌یابد اجتماع نیز رشد می‌کند و تکامل می‌یابد. رشد و تکامل اجتماع و اینکه زندگی تکامل یافته بشری از اول به این حالت که هست نبوده، مطلبی است که از قدیم مورد توجه بوده است. قدر مسلم این است که زندگی اجتماعی انسان، برخلاف زندگی اجتماعی حیوانات اجتماعی از قبیل زنبور عسل و مورچه و موربان، متطور است (شهید مطهری، ۲۰۱۵: ۵۵۵).

تاریخ در مجموع، روبه تکامل است، ولی این بدان معنی نیست که تاریخ مانند قافله‌ای است که دائماً قدم به قدم جلو می‌رود، چون عاملش انسان است نه طبیعت و انسان یک موجود آزاد و مختار است. تاریخ باید در یک مسیری حرکت کند، ولی جامعه گاهی ممکن است از مسیرش منحرف شود، گاهی ممکن است از حرکت بازایستد یا برای مدتی به عقب برگردد و مزایای کمالی خود را از دست بدهد، ولی در مجموع، حرکت تکاملی دارد؛ یعنی اگر مجموع حرکت‌ها در نظر گرفته شود، حرکت تکاملی دارد (شهید مطهری، ۲۰۱۳: ۲۲۸). شهید مطهری معتقد است که توجیه و تفسیر تاریخ باید بر پایه بینش انسانی و فطری باشد. در این باره می‌نویسد:

«برحسب این بینش / بینش فطری /، تاریخ، مانند خود طبیعت، به حکم سرشت خود متحول و متکامل است، حرکت به سوی کمال، لازمه ذات اجزای طبیعت و از آن جمله تاریخ است... / این بینش / مدعی است که نبرد میان انسان رسیده به عقیده و ایمان و جویای آرمان و وارسته از اسارت طبیعت و محیط و غرائز حیوانی با انسان‌های منحن سردرآخور حیوان صفت، همواره وجود داشته است و نقش اصلی در پیشبرد تاریخ داشته است» (شهید مطهری، ۲۰۱۳ ج: ۳۷ و ۳۸).

شهید مطهری، اساساً نقش نخبگان را در این برش از مباحث اجتماعی خود مطرح می‌کند. نخبگان در حقیقت، پیش‌برندگان و کارگزاران تاریخ هستند که در تعامل با حقیقت جامعه، تاریخ را به‌صورت ارادی به

سمت کمال حرکت می‌دهند (مطهری، ۲۰۱۳: ۶۶)؛ بنابراین در چارچوب نظریه نخبه‌گرایی شهید مطهری، حرکت کلی جامعه و تاریخ، به‌عنوان یک پیش‌فرض و پایه اصلی مطرح است.

قانون‌مندی جامعه و تاریخ

با پذیرش نظریه اصالت توأمان فرد و جامعه، جامعه به حکم آن که خود از نوعی حیات متفاوت با حیات فردی برخوردار است، قوانین و سنی مستقل از افراد و اجزاء خود پیدا می‌کند که باید شناخته شود (شهید مطهری، ۲۰۱۰: ۳۳ و ۳۴). قانون بیانی است کلی در باب رابطه ثابت و قابل‌سنجش بین دو یا چند پدیده که همبستگی‌ها یا روابط علمی و شرایط پیدایی آن را تعریف می‌کند. بیان قوانین علمی، وجود نوعی جبر طبیعی را که عقل انسانی قادر به شناخت آن است و همچنین وجود نظم اشیا را که اندیشه انسانی بدان راه می‌جوید، مفروض می‌سازد (بیرو، ۱۹۸۸: ۳۹۲). آنچه در خارج وجود دارد، همان نظام علت و معلول و درجات و مراتب وجود است که در ذهن انسان تجرید می‌یابد و انتزاع می‌شود و به‌صورت قانون منعکس می‌شود (شهید مطهری، ۲۰۱۴ ب: ۱۱۴). قانون‌مندی و سنت جامعه به معنای طریقه‌ای است که جامعه در آن سیر می‌کند (طباطبائی، ۱۳۳۶ ق: ۳۴).

قرآن کریم تصریح می‌کند که امت‌ها و جامعه‌ها از آن جهت که امت و جامعه هستند، سنت، قانون و همچنین رشد و انحطاط‌هایی بر طبق موازین همین سنت‌ها و قوانین دارند (شهید مطهری، ۲۰۱۰: ۲۶). این سنن و قوانین در واقع معیارهایی هستند که با شناخت آنها می‌توان جامعه را حرکت داد و بر طبق آنها بر سرعت رشد یا انحطاط جامعه از آن جهت که جامعه است تأثیر گذاشت.

بنابراین تاریخ حیات جوامع دارای فلسفه‌ای است که سنن و قواعد حاکم بر جامعه را نشان خواهد داد. اگر حوادث تاریخی عالم‌گراف و تصادف باشد، مطالعه تاریخ گذشته با امروز، هیچ ربطی پیدا نمی‌کند. قرآن کریم نیز اصل تصادف را انکار و اصل سنن را قبول کرده و به آن تصریح می‌کند، اگر هم تاریخ سنت‌هایی داشته باشد ولی سنن آن خارج از اختیار بشر باشد و بشر نتواند در آن سنت‌ها نقش داشته باشد، امری جبری محض باشد و انسان هم هیچ‌گونه تأثیری در مسیر تحول تاریخ نداشته باشد، در این صورت این قانون سنت خارج از اختیار بشر است و برای آن هیچ فایده‌ای ندارد؛ اما اگر تاریخ تصادفی نباشد و سنت داشته باشد و انسان در آن نقشی ایفا کند، در این صورت تاریخ معلم انسان است (شهید مطهری، ۱۹۸۸: ۷۹).

استاد مطهری با در نظر گرفتن نظام‌های بدون تغییر، آیاتی را که به نوعی بیان‌کننده سنت‌های اجتماعی است طبقه‌بندی کرده است. این سنت‌ها عبارتند از: دگرگونی اجتماعی با تغییر دگرگونی افراد، سنت وراثت زمین به مؤمنان، سنت مجازات، سنت اختیار و مسئولیت انسان و... (باقی نصرآبادی، ۲۰۰۹: ۲۸۷). نتیجه استاد مطهری از بحث قانون‌مندی و سنن اجتماعی این‌گونه است:

«قوانین و نظاماتی که بر جهان حکم‌فرما می‌باشند نیز غیرقابل تغییر و تبدیل‌اند. موجودات طبیعت در تغییر و تبدیل‌اند، اما نظامات طبیعت ثابت و لا یتغیرون... قرآن کریم از این نظامات لا یتغیرون به «سنت الهی» تعبیر می‌کند» (شهید مطهری، ۱۹۹۲: ۷۸).

با پذیرش مبنای قانون‌مندی جامعه و تاریخ، یکی دیگر از ارکان نظریه نخبه‌گرایی شهید مطهری تکمیل می‌شود. ایشان بنا بر همین بنیاد نظری، قائل به ضابطه‌مند بودن اثرگذاری نخبگان و نوابغ سیاسی هستند و اینکه نخبگان سیاسی برای اینکه بتوانند بر حرکت جامعه اثرگذار باشند، باید این قوانین و سنن حاکم بر جامعه خود را شناخته و به مقتضای آنها عمل کنند. تفصیل این مسأله در ادامه روشن خواهد شد.

رابطه فرد و جامعه

با شکل‌گیری هویت جدیدی به نام جامعه در طول هویت افراد، اجزاء جامعه یعنی همان افراد انسان، استقلال هویت خود را ولو به‌طور نسبی از دست داده و تحت تأثیر هویت فرافردی خود یعنی جامعه قرار می‌گیرند (شهید مطهری، ۲۰۱۰: ۳۴). اما این بدین معنا نیست که ترکیب شخصیتی انسان‌ها با یکدیگر و تشکیل یک هویت جدید باعث شود اجزاء تشکیل‌دهنده پس از ترکیب و ادغام در یکدیگر، هویت مستقل وجودی خود را به‌طور کلی از دست دهند، بلکه هیچ وجه کثرت تبدیل به وحدت نمی‌شود و انسان الکل به‌عنوان یک واحد واقعی که کثرت‌ها در او حل شده باشد وجود ندارد (شهید مطهری، ۲۰۱۰: ۲۵).

بنابراین افراد انسان نیز تابع کل هستند و هم از نوعی استقلال در مقابل کل برخوردار هستند. لذا جزء به میزانی که با اراده خود در هویت جامعه حل نشده باشد، می‌تواند کل را تغییر دهد. یعنی انسان قادر است محیط خودش را تغییر بدهد، در عین این‌که تحت تأثیر و محکوم محیط خودش است. به عبارتی، انسان هم تحت تأثیر و ساخته محیط است و رنگ محیط خودش را دارد و هم از نوعی استقلال و اختیار در مقابل محیط خودش برخوردار است که می‌تواند آن را تغییر دهد (شهید مطهری، ۱۹۹۱: ۱۲۴).

همان‌طور که بیان شد، جامعه به حکم فطرت، در بستر تکاملی خود در حال سیر و حرکت است. اما این به این معنا نیست که افراد بدون اختیار و جبراً در ذیل جوامع تعریف شوند و نتوانند مسیر رشد یا سرعت رشد جوامع را دچار اختلال کنند. با پذیرش اصالت توأمان فرد و جامعه، عصیان‌پذیری و مخالفت افراد در مقابل جامعه قابل فهم است و افراد به میزانی که بتوانند در مقابل حرکت با قوت جامعه به سمت آرمان‌های خود قرار گیرند، می‌توانند جامعه را دچار تغییر و دگرگونی سازند. استاد مطهری در این باره می‌نویسد:

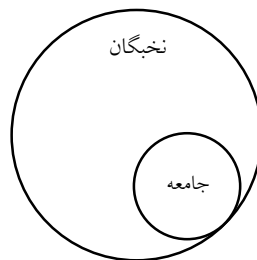
«ما قبول نداریم که تکامل جامعه یگانه معیار باشد، چون این امر مبتنی بر اصل اصالت اجتماع و اعتباریت فرد است و این علمی و حقیقت نیست. بنابراین ما اگر تکامل را هم معیار بدانیم، تک ارزشی نیستیم، معیارهای فردی هم وجود دارد» (شهید مطهری، ۱۹۸۷: ۲۶۴).

نظریه نخبه‌گرایی شهید مطهری، بررسی رابطه افراد و نوابغی است که در نسبت با جامعه، نقش فعالی در حرکت اجتماعی و سیاسی دارند. یعنی رابطه فرد و جامعه، یکی از ارکان این نظریه است. تحلیل صحیح و درست رابطه این افراد با حرکت کلی تاریخ و نقش فعال آنها، مسیر را برای ارائه چارچوب نظریه نخبه‌گرایی شهید مطهری باز می‌کند.

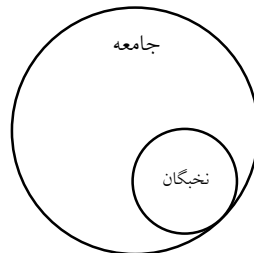
اصول نظریه نخبه‌گرایی در اندیشه اجتماعی

شهید مطهری، نقش نخبگان را به صورت مبسوط در اندیشه اجتماعی خود طرح می‌کند و سپس از آن در حوزه اندیشه سیاسی بهره می‌برد. بنابراین همان‌طور که پیش از این گفته شد، ابتدا به بررسی اصول نظریه نخبه‌گرایی در اندیشه اجتماعی ایشان پرداخته و سپس نخبه‌گرایی را در اندیشه سیاسی ایشان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

استاد مطهری همان‌طور که بیان شد، قائل به اصالت توأمان فرد و جامعه است. به این معنا که در نگاه ایشان، در عین اصیل بودن و صاحب فطرت بودن فرد انسانی، جامعه نیز شخصیت و هویتی در طول آن دارد و اصیل است. بنابراین شخص می‌تواند به حکم شخصیت خود در مقابل سیطره جامعه تمرد کند و جامعه را تغییر دهد. اما از نظر ایشان افرادی که در تحولات اجتماعی شرکت داشته و مقهور طبیعت جامعه نیستند، نسبت به عموم جامعه همواره در اقلیت قرار دارند. این مطلب همان نکته‌ای است که نظریه‌پردازان نخبه‌گرایی بر آن تأکید دارند. از نظر ایشان بسیاری از مردم در این دنیا می‌آیند و می‌روند در حالی که در تمدن و فرهنگ شرکت نکرده‌اند. البته این نقش نداشتن به معنای صلاحیت نداشتن نیست بلکه ممکن است صلاحیت داشته باشند اما به هر دلیلی در حرکت و تحولات جامعه سهم و نقشی ندارند. یک عده افراد خاص هستند که استقلال فکری دارند و روح جامعه را می‌سازند، باقی نقش انفعالی و پذیرشی دارند که فعلیت این خواص و نخبگان آنها را به حرکت وا می‌دارد. فلذا نقش افراد در ساختن تاریخ و جامعه یکسان نیست (شهید مطهری، ۲۰۱۳: ۵۲).



نسبت جامعه و نخبگان از منظر تأثیر گذاری



نسبت جامعه و نخبگان از منظر تعداد

شکل ۱: مقایسه نسبت جمعیت و تأثیر نخبگان در جامعه

بنابر نظریه اصالت توأمان فرد و جامعه، حرکت کلی جامعه و تاریخ در یک چارچوب مشخص محدود شده و امکان تخطی و تغییر مسیر کلی جامعه منتفی می‌شود. این یک اصل مهم و اساسی است که نظریه نخبه‌گرایی شهید مطهری را از سایر نظریات نخبه‌گرایی متمایز می‌سازد. بنابراین محدوده تأثیر و تأثر اراده نخبگان که محرکان اصلی جامعه هستند، باید در این چارچوب و در این راستا تعریف شود نه به صورت مطلق و بدون چارچوب. انسان که خود صاحب فطرت و شخصیت هدایت شده است، می‌تواند جامعه را که دارای فطرت و حرکت کلی است، تحت تأثیر قرار داده و محرک تاریخ شود.

اساساً هنر نخبه این است که با شناخت فلسفه کلی تاریخ، قادر است توده مردم را با خود همراه سازد چرا که نیاز آنان را می‌شناسد و از فعلیت خود در جهت حرکت دادن جامعه و به فعلیت رساندن قوای آشکار یا پنهان جامعه استفاده می‌برد.

«معنی نابغه این است: آن کسی که از یک هوش و یک اراده خارق‌العاده‌ای برخوردار است که در اثر این هوش و اراده خارق‌العاده خود بهتر از دیگران طبیعت تاریخ را شناخته و توانسته است نیروهای تاریخی را به خدمت بگیرد، یعنی در جهت آن آگاهی صحیح و شناختی که داشته توانسته است نیروهای تاریخی را استخدام کند و به حرکت درآورد» (شهید مطهری، ۲۰۱۳: ۵۰ و ۵۱).

با این تحلیل از نظر استاد مطهری، نابغه‌ترین افراد، پیامبران بوده‌اند. قیام آنها بر این اساس بوده که سخنان آنها حق و حقیقت و مطابق با واقعیات نظام آفرینش یعنی همان فلسفه تاریخ است. یعنی چون واقعیت نظام آفرینش و حرکت کلی آن را شناخته‌اند، می‌توانند بشر را در راستای فطرت خود به حرکت درآورند و منشأ قیام‌های عظیمی در طول تاریخ باشند (شهید مطهری، ۲۰۱۳: ۴۹-۵۴). پیامبران هادی و راهنما بودند؛ یعنی راهی را که در ذات خود انسان و جامعه وجود دارد به او نشان می‌دهند و به آن راهنمایی می‌کنند. وجه حق بودن و واقعی بودن راه پیامبران در همین نکته است که به راهی هدایت نمی‌کنند که انتهایش خالی و پوچ باشد. بلکه راه آنان از متن واقع گرفته شده و به واقعیت و حقیقت عالم منتهی می‌شود. فلذا انسان‌ها به آن گرایش می‌یابند و جذب این راه می‌شوند (شهید مطهری، ۲۰۱۳: ۵۳).

البته باید توجه داشت که نقش نخبگان همواره مثبت نیست، لزومی ندارد که نقش آنان همواره در جهت تکامل مثبت جامعه باشد، یا تکاملی که آنان ایجاد می‌کنند تکامل همه‌جانبه باشد. نخبه آن کسی است که به سبب یک دسته توانایی‌ها و استعدادها می‌تواند توده را با خود همراه کند و با قدرت مدیریت و رهبری فوق‌العاده خود آنان را با خود همراه سازد (شهید مطهری، ۲۰۱۳: ۵۴-۵۷). اما طبق مبانی بیان شده، نخبه و نابغه هر مقدار هم که توانایی قوی و بالایی داشته باشد و جامعه را بخواهد به سمت خود بکشاند و خواسته‌های خود را محقق سازد، باز هم توانایی خارج ساختن جامعه از مسیر اصلی خود را ندارد و محکوم سنن تاریخی می‌شود (شهید مطهری، ۲۰۱۳: ۲۲۸).

در تبیین جایگاه و نقش نخبگان در اندیشه اجتماعی شهید مطهری این مطلب نیز باید تبیین شود که علاوه بر این که نخبگان و نوابغ جامعه را حرکت می‌دهند و روح کلی جامعه را می‌سازند، متقابلاً جامعه نیز از آن‌جا که حقیقتی متکامل و در حال سیروورت است، در شکل‌گیری نخبگان و ظهور نوابغ مؤثر است. به

عبارت دیگر، تاریخ در صیوروت و تکامل است و از آن جا که این تکامل نیازمند فعلیت و نقش‌پذیری انسان است، تاریخ ضرورتاً مجرای آن را در میان انسان‌ها خواهد یافت. شهید مطهری برای تبیین این دیدگاه از یک تمثیل بهره می‌برد. به نظر ایشان نظیر یک سرزمینی که انسان چشمه‌ای آب جاری در آن مشاهده می‌کند و می‌داند که این نقطه جوشش استعدادی داشته که چشمه آب از آن جوشش پیدا کرده است. یعنی جایی که نزدیک‌تر است و موانع کمتری وجود دارد و استعداد بیشتری دارد، نقطه‌ای است که جریان اولاً از آن جاری می‌شود و اگر از آن جا جاری شد، به مکان دیگری نیاز ندارد و اگر مسدود شد، آب از نقطه دیگری سردر می‌آورد. جریان پیدایش نخبگان نیز بدین صورت است. روح کلی تاریخ بر مبنای فطرت خود در حال تکامل و صیوروت است، از طرف دیگر حرکت تاریخ و جامعه یک حرکت انسانی و مختارانه است. فلذا تاریخ به نقطه‌ای می‌رسد که نابغه می‌آفریند. همان نیروی پیشران و جهت‌دهنده که به مقتضای استعداد و ظرف وجودی آنان در وجودشان تبلور می‌یابد و عموم جامعه با آن همراه می‌شود. یعنی این کار به دست یک عده افراد بشر بالضروره محقق می‌شود و از آن گریزی نیست. لکن هر نقطه‌ای که استعداد بیشتری داشته باشد، مجرای این فیض خواهد شد و نخبگی در آن ظهور خواهد کرد (شهید مطهری، ۲۰۱۱: ۳۲۵).

اصول نظریه نخبه‌گرایی در اندیشه سیاسی

اندیشه سیاسی شهید مطهری، در راستای اندیشه اجتماعی ایشان قابل پیگیری است. نخبه و نابغه واجد یک دسته خصوصیات و ویژگی‌های ذاتی و اکتسابی است که به او توانایی و قدرت ویژه‌ای در بسیج توده مردم و حرکت بخشیدن به آنها اعطا می‌کند. البته کنش اجتماعی و سیاسی نخبگان باید از الگو خاصی پیروی کند تا این استعدادهای وجودی بتواند نیروهای منفعل اجتماعی را به خدمت بگیرد و به حرکت درآورد.

نخبگان در یک تعامل دوسویه با جریان و حرکت کلی جامعه می‌توانند تغییرات و تحولات سیاسی را رقم بزنند. یعنی همان‌طور که ذیل اندیشه اجتماعی شهید مطهری تبیین شد، نقش نخبگان در تحرکات اجتماعی در چارچوب مسیر کلی جامعه که به حکم فطرت خود در حال صیوروت و تکامل است، محدود می‌شود. از آن جا که حقیقت جامعه در طول افراد تعریف می‌شود، خواسته و طلب روح کلی جامعه در افراد ظهور می‌کند و نمایان می‌شود. این روح کلی جامعه همان فرهنگ جامعه است که نشان‌دهنده خواسته‌ها و تمایلات کلی جامعه است (شهید مطهری، ۲۰۱۱: ۴۷). بنابراین نخبگان کسانی هستند که روح کلی و فرهنگ جامعه را بهتر و بیشتر از سایر افراد درک می‌کنند و می‌توانند رهبری نهضت‌ها و جریان‌های سیاسی و اجتماعی جامعه را که برگرفته از خواست و نیاز مردم است، برعهده بگیرند.

یک اثر متقابل میان جریان اجتماعی و سیاسی با رهبری این جریان و نهضت برقرار است. این نهضت است که به حکم حرکت کلی جامعه، نخبگان و رهبران متناسب با خود را تولید می‌کند و در مقابل رهبران نهضت هستند که به حرکت نهضت شکوفایی می‌بخشند و آن را به پیش می‌برند (شهید مطهری، ۲۰۱۳: ۸۶). یعنی رهبر یک نهضت خودش باید در مسیر نیازهای جامعه و توده مردم قرار گیرد تا مورد پذیرش

باشد و بتواند رهبری آن نهضت را برعهده بگیرد. به‌عنوان نمونه در ماجرای انقلاب اسلامی ایران «علت این که امام خمینی(ره) رهبر بلامعارض و بلامنازع این نهضت شد این است که علاوه بر این که واقعاً شرایط و مزایای یک رهبر در فرد ایشان جمع بود ایشان در مسیر فکری و روحی و نیازهای مردم ایران قرار داشت که دیگران در این مسیر قرار نداشتند» (شهید مطهری، ۲۰۱۳: ۸۶).

بنابراین عمل سیاسی و حتی تئوری و نظریه‌پردازی سیاسی برای اصلاح و تغییرات اجتماعی، باید ناظر به مسائل و نیازهای موجود جامعه باشد و در قلمرو امور موهوم و یا فرضیات انتزاعی سرگردان نشود. همچنین نظریه سیاسی و متقابلاً عمل سیاسی منبعت از آن، باید از اصول و مبانی فرهنگی جامعه‌ای الهام بگیرد که به مسائل آن پرداخته می‌شود و عمل سیاسی خارج از چارچوب فرهنگ جامعه، محکوم به شکست است (پارسانیا، ۲۰۱۶: ۱۱).

از آن‌جا که دین اسلام بر اساس نیازهای واقعی و فطری بشر نازل شده است و تعالیم الهی آن پاسخ‌گوی کامل و همه‌جانبه نیازهای انسان است، فلذا تعالیم و معارف آن در هدایت و رهبری جریان‌های سیاسی نیز بهترین الگو و دستورالعمل است (شهید مطهری، ۲۰۱۷: ۵۰). همچنین نهضت سیاسی که از دامان اسلام و ایدئولوژی اسلام نشأت گرفته، باید فضای فرهنگی خود را نیز حفظ کند. از این‌رو شهید مطهری معتقد است از آن‌جایی که هر نهضتی نیازمند به رهبر و رهبری است و نهضت انقلاب اسلامی ایران ماهیت اسلامی دارد، بنابراین باید به وسیله افرادی که علاوه بر شرایط عمومی رهبری، اسلام‌شناس نیز باشند هدایت و رهبری شود. کسانی که با اهداف و فلسفه اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و معنوی اسلام کاملاً آشنا باشند، به جهان‌بینی اسلام یعنی بینش و نوع دید اسلام درباره هستی و خلقت و مبدأ و خالق هستی و جهت و ضرورت هستی و دید و بینش اسلام درباره انسان و جامعه انسانی آگاه باشند، ایدئولوژی اسلام یعنی طرح اسلام درباره اینکه انسان چگونه باید باشد و چگونه باید زیست کند و چگونه باید خود و جامعه خود را بسازد و چگونه به حرکت خود ادامه دهد و با چه چیزها باید نبرد کند را درک کنند. فلذا شهید مطهری با توجه به این توصیفات، رهبری و هدایت اصلی جریان انقلاب اسلامی را برعهده روحانیت به‌عنوان نخبگان این جریان می‌داند (شهید مطهری، ۱۹۹۸: ۷۳). استاد مطهری معتقد است که برای پیشبرد و حرکت نهضت اسلامی در عصر حاضر همچنان به نخبگان نیاز است که با جهان‌بینی توحیدی خود به جریانات سیاسی و اجتماعی موجود توجه داشته باشند و برای پیشبرد اهداف این انقلاب تلاش کنند.

«امروز هم ما به خواجه نصیرالدین‌ها، بوعلی سیناها، ملاصدراها، شیخ انصاری‌ها، شیخ بهایی‌ها، محقق حلّی‌ها و علامه حلّی‌ها احتیاج داریم اما خواجه نصیرالدین قرن چهاردهم نه خواجه نصیرالدین قرن هفتم، بوعلی قرن چهاردهم نه بوعلی قرن چهارم، شیخ انصاری قرن چهاردهم نه شیخ انصاری قرن سیزدهم، یعنی همان خواجه نصیر و همان بوعلی و همان شیخ انصاری با همه آن مزایای فرهنگی به‌علاوه اینکه باید به این قرن تعلق داشته باشد و درد این قرن و نیاز این قرن را احساس نماید» (شهید مطهری، ۱۹۹۸: ۷۶).

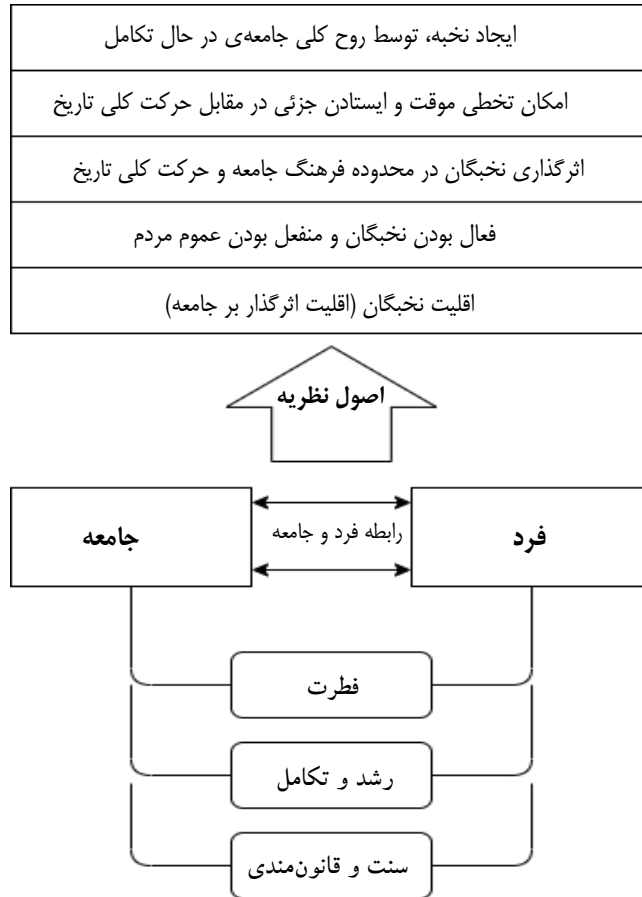
همچنین شهید مطهری معتقد است که هرگونه صلاح و اصلاحی در کار مسلمین رخ دهد یا باید مستقیماً به وسیله سازمان روحانیت به عنوان رهبری دینی مسلمین صورت بگیرد، یا این سازمان با آن هماهنگی داشته باشد. اگر به فرض، حرکتی اصلاحی و دینی از ناحیه فرد یا افرادی آغاز گردد و با توجه به شروط پیش گفته، سازمان روحانیت آمادگی و هماهنگی نداشته باشد، گمان نمی‌رود موفقیت زیادی نصیب آنان شود. چرا که این انقلاب، انقلاب اسلامی است و ماهیت اسلامی دارد. بنابراین تحولات سیاسی باید در چارچوب اسلامیت آن تعریف شود (شهید مطهری، ۱۹۹۸ ب: ۴۸۳).

«اگر این پرچمداری از روحانیت گرفته شود و به دست به اصطلاح طبقه روشنفکر بیفتد، به عقیده من یک نسل بگذرد اسلام به کلی مسخ می‌شود، چرا؟ برای این که حامل فرهنگ اسلامی باز هم همین طبقه هستند... آینده انقلاب اسلامی ایران پیوند زیادی دارد با آینده روحانیت» (شهید مطهری، ۲۰۱۳ د: ۱۹۳ و ۱۹۴).

بنابراین شهید مطهری در تحلیل جریان انقلاب اسلامی به عنوان یک جریان اجتماعی - سیاسی در جامعه ایران چه در برهه آغاز و شکل‌گیری و چه در ناحیه پیشرفت آن، نقش نخبگان دینی را که علاوه بر شرایط فردی از هوشمندی اجتماعی و سیاسی بیان شده برخوردار باشند، ضروری و اساسی می‌داند.

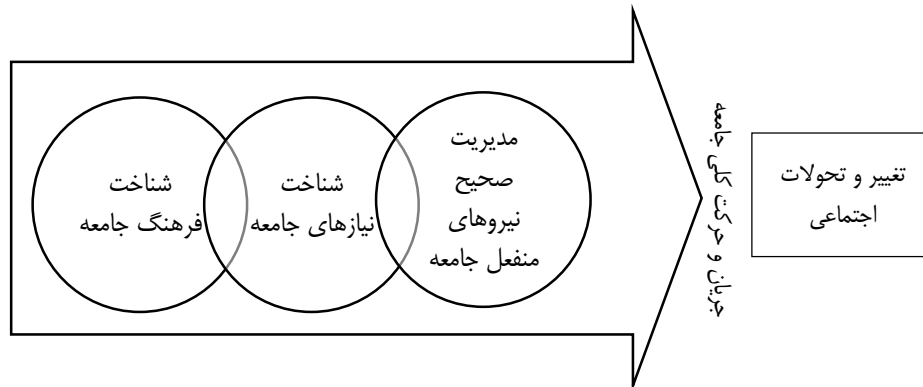
نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، بیان شد که با کنار هم قرار گرفتن مبانی انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی شهید مطهری از قبیل نظریه فطرت، نظریه اصالت توأمان فرد و جامعه، تکامل اجتماعی و بررسی رابطه فرد و جامعه؛ می‌توان اصول کلی ناظر به نظریه نخبه‌گرایی ایشان را استخراج کرده و در یک جمع‌بندی تحلیلی در قالب چند اصل کلی تبیین کرد. شکل زیر، چارچوب ارتباطی نظریه نخبه‌گرایی شهید مطهری در دو سطح مبانی و اصول را با توجه به مباحث بیان شده، نشان می‌دهد (شکل شماره ۳):



شکل ۲: چارچوب ارتباطی مبانی و اصول نظریه نخبه‌گرایی شهید مطهری

همچنین در یک الگو تحلیلی بر اساس مبانی و اصول بیان شده، می‌توان نحوه تأثیرگذاری نخبگان سیاسی در عرصه اجتماعی را در اندیشه شهید مطهری بر اساس مدل زیر تحلیل کرد (شکل شماره ۳):



شکل ۳: الگوی تحلیلی شیوه تأثیرگذاری نخبگان سیاسی

شاخصه‌ها و مراحل بیان شده در این الگو مجزا از یکدیگر نیستند و صرفاً برای تقریب به ذهن به صورت دایره‌های زنجیره‌وار ترسیم شده‌اند. طبق این الگو، نخبه سیاسی کسی است که فرهنگ جامعه خود را به طور صحیح و واقع‌گرایانه می‌شناسد، می‌تواند نیازهای واقعی و کاذب جامعه را از یکدیگر تفکیک کند و نیاز واقعی مردم را تشخیص دهد و با قوه مدیریت خود، نیروهای منفعل و پراکنده جامعه را با خود همراه سازد و رهبری یک جریان یا نهضت سیاسی را برعهده بگیرد. البته همه این مراحل و شاخصه‌ها باید در چارچوب شناخت حرکت کلی جامعه و تاریخ یعنی فلسفه تاریخ تعریف شود چرا که سنن و قوانین حاکم بر جامعه تخلف‌ناپذیر است (ر.ک: شهید مطهری، ۱۹۹۸: ۵ - ۸۰)

بنابراین نخبه‌ای موفق است که نظریه‌پردازی سیاسی او علاوه بر این که پاسخ‌گوی نیازها و مسائل جامعه خود اوست، از دامان فرهنگ همان جامعه نشأت گرفته باشد و با آن بیگانه نباشد. به‌عنوان نمونه در جریان انقلاب اسلامی ایران، طبقه روحانیت با شناخت صحیح حرکت کلی جامعه و تاریخ توانست نیاز روز جامعه را به‌درستی تشخیص داده و در آن جهت به همگام‌سازی توده مردم با خود مبادرت کند. بنابراین رمز موفقیت انقلاب اسلامی ایران در آن برهه این بود که با فعلیت و تأثیرگذاری طبقه روحانیت و در رأس آن حضرت امام(ره) در راستای نیاز واقعی آن روز و برگرفته از فرهنگ عریق شیعی جریان یافت و از آن جایی که حرکت کلی تاریخ و جامعه اقتضا می‌کرد، توانست توده مردم را با خود همراه سازد. با این الگو و چارچوب تحلیلی می‌توان نظریات مختلف سیاسی و همچنین عملکرد سیاستمداران را در شرایط مختلف در بوته نقد و تحلیل قرار داد که خود نیازمند پژوهش‌های مجزا و مفصل دیگری است.

References

- The Holy Quran.
- Baqi Nasrabadi, Ali (2009), *A Journey in the Social Thoughts of Martyr Ayatollah Motahari*, Qom: Book Garden. (In Persian)
- Bashirieh, Hossein (1999), *History of Political Thoughts in the Twentieth Century*, Vol. 1, Tehran: Ney Publishing. (In Persian)
- Bashirieh, Hossein (2016), *Political Sociology (The Role of Social Forces in Political Life)*, Tehran: Ney Publishing. (In Persian)
- Batomor, TB (1992), *Elites and Society*, translated by Alireza Tayeb, Tehran: University of Tehran Press. (In Persian)
- Biro, Allen (1988), *Culture of Social Sciences*, translated by Baqer Sarukhani, Tehran: Kayhan. (In Persian)
- Closco, George (2013), *History of Political Philosophy*, translated by Khashayar Deihimi, Vol. 1, Tehran: Ney Publishing. (In Persian)
- Closco, George (2014), *History of Political Philosophy*, translated by Khashayar Deihimi, Volume 2, Tehran: Ney Publishing. (In Persian)
- Farhadi, Ruhollah (2009), "Old and New Elitism", *Rahavard Siyasi Magazine*, Year 7, No. 26 and 27. (In Persian)
- Ghorbani, Ghodrattullah (2005), *An Introduction to the Religious-Political Thought of Shahid Motahari*, Tehran: Imam Khomeini Research Institute and the Islamic Revolution. (In Persian)
- Laswell, H and M.Kaplan (1950). *Power and Society*, New Haven.
- Marsh, David and Stoker, Jerry (2005), *Methods and Theory in Political Science*, translated by Amir Mohammad Haji Yousefi, Tehran, Institute for Strategic Studies. (In Persian)
- Mosca ,G (1939). *The Ruling Class*, New York , Mc Graw Hill.
- Motahari, Morteza (1987), *Philosophy of Ethics*, Tehran: Sadra. (In Persian)
- Motahari, Morteza (1988), *The Problem of Cognition*, Tehran: Sadra. (In Persian)
- Motahari, Morteza (1991), *Islam and the requirements of time*, vol. 2, Tehran: Sadra. (In Persian)
- Motahari, Morteza (1992), *Man and Destiny*, Tehran: Sadra. (In Persian)
- Motahari, Morteza (1998), *Islamic movements in the last hundred years*, Tehran: Sadra. (In Persian)
- Motahari, Morteza (1998b), *Collection of works of Shahid Motahari*, Tehran: Sadra (In Persian).
- Motahari, Morteza (2010), *Society and History*, Tehran: Sadra. (In Persian)
- Motahari, Morteza (2011), *Philosophy of History*, Volume 4, Tehran: Sadra. (In Persian)
- Motahari, Morteza (2011b), *Philosophy of History*, Volume 3, Tehran: Sadra. (In Persian)
- Motahari, Morteza (2013), *Mahdi Uprising and Revolution from the perspective of philosophy of history*, Tehran: Sadra. (In Persian)
- Motahari, Morteza (2013), *Philosophy of History*, Volume one, Tehran: Sadra. (In Persian)

-
- Motahari, Morteza (2013), *The Future of the Islamic Revolution of Iran*, Tehran: Sadra. (In Persian)
 - Motahari, Morteza (2013b), *Man and Faith*, Tehran: Sadra. (In Persian)
 - Motahari, Morteza (2014), *Revelation and Prophecy*, Tehran: Sadra. (In Persian)
 - Motahari, Morteza (2014b), *Divine Justice*, Tehran: Sadra. (In Persian)
 - Motahari, Morteza (2017), *Occult Relief in Human Life*, Tehran: Sadra. (In Persian)
 - Najafi, Musa (2015), *Philosophy of the evolution of history in the East and West of Islamic civilization*, Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies. (In Persian)
 - Parsania, Hamid (2013), *Social Worlds*, Tehran: Farda Publishing. (In Persian)
 - Parsania, Hamid (2015), *Seven Waves of Reforms*, Qom: Book Garden. (In Persian)
 - Rafi, Hussein; Ghorbi, Seyed Mohammad Javad (2011), "Essays on Classical Elitism with Emphasis on the Views of Wilfredo Pareto", *Journal of International Relations Studies*, No. 14. (In Persian)
 - Roche, Gay (1991), *Social Change*, translated by Mansour Vosoughi, Tehran: Ney Publishing. (In Persian)
 - Sari al-Qalam, Mahmoud (2002), *Rationality and the Future of Iran's Development*, Tehran: Markaz Publications. (In Persian)
 - Strauss, Leo (1986), "How to Begin to Study Medieval Philosophy", *The Rebirth of Classical Political Rationalism; an introduction to the thought of Leo Strauss: essays and lectures; selected and introduced by Thomas L. Pangle*, Chicago: University of Chicago Press.
 - Strauss, Leo (2008), *What is political philosophy?*, translated by Farhang Rajaei, Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company.
 - Tabatabai, Mohammad Hussein (1417), *Al-Mizan Fi Tafsir Al-Quran*, vol. 2, Beirut: Scientific Institute for Publications.
 - Tabatabai, Mohammad Hussein (1957), *Tafsir al-Mizan*, vol.7, translated by Mohammad Baqir Mousavi Hamedani, Qom: Islamic Publications Office. (In Persian)
 - Vago, Stefan (1994), *An Introduction to Theories and Models of Social Change*, translated by Ahmad Reza Gharavizad, Jihad Daneshgahi Publishing Institute, Bija. (In Persian)
 - Yousefian, Javad (1991), "Social Thought in Ancient Greece", *Journal of the Development of Social Science Education*, Second Year, No. 80. (In Persian)